«مریم زندی» به روایت «ناصر تقوایی»

تصویرگر پرتره ایران

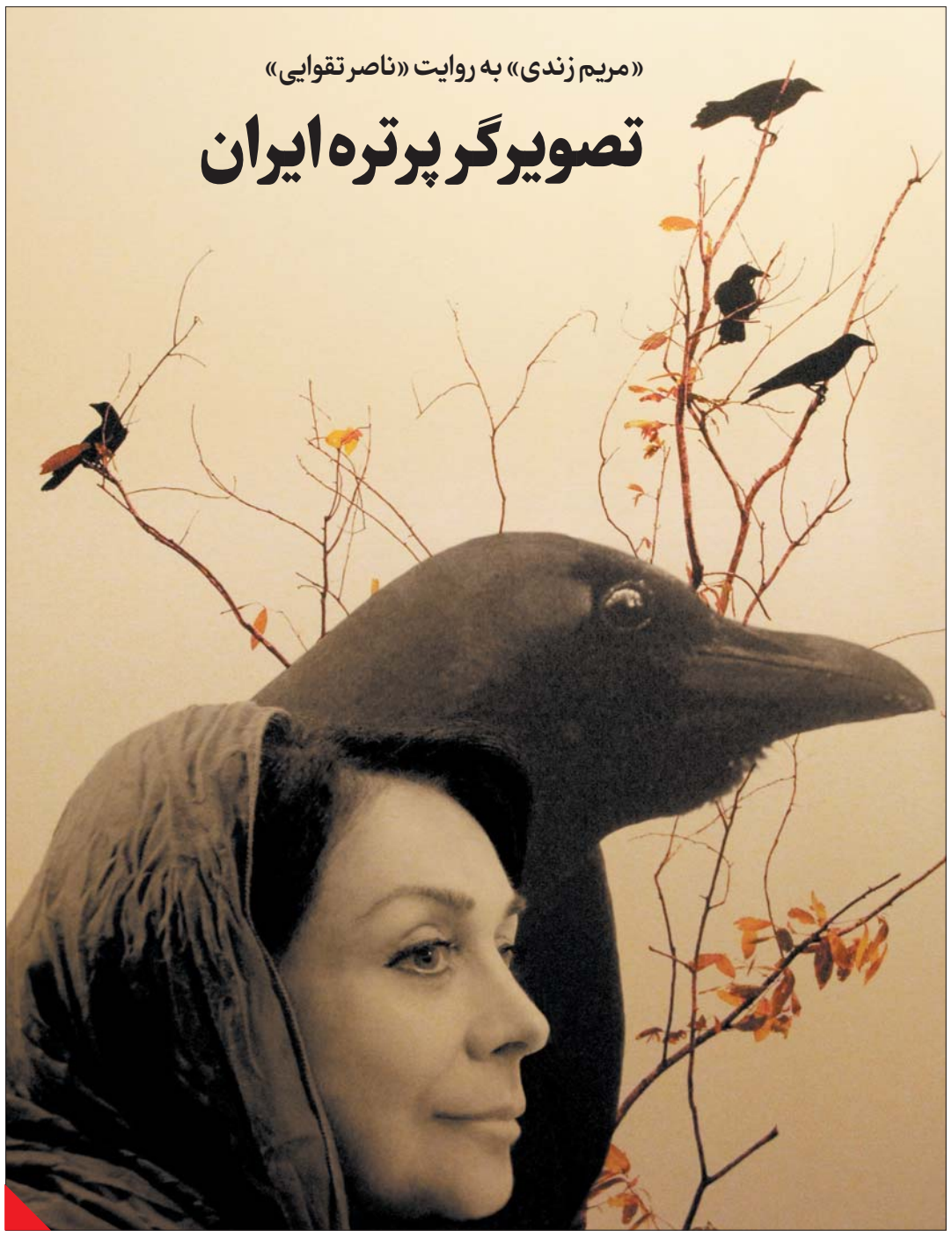

عکس: سیف‌الله صمدیان

گروه هنر: «مریم زندی» را اگرچه با عکس‌هایش از چهره‌ها می‌شناسند اما او با عکس‌هایی که در زمینه خبری، اجتماعی، طبیعت و پرتره ثبت کرده، خود را محدود به یک عرصه نکرده است. زندی یکی از شناخته‌شده‌ترین عکاسان زن ایرانی است که خودش هم اذعان دارد با وجود تمام تبعیض‌ها، جنگیده و توانسته است پیروز از میدان این نبردها بیرون بیاید مصداق آن‌هم انتشار کتاب «انقلاب ۵۷» است که پس از هفت‌سال انتظار برای صدور مجوز، سرانجام این اثر در سال‌جاری انتشار یافت. او را عکاس چهره‌ها می‌دانند چراکه با عکاسی از بسیاری از اهالی فرهنگ و هنر، مجموعه تصویری مهمی را برای نسل بعد ثبت کرد. با این‌حال زندی در زمینه عکاسی از طبیعت نیز کتاب منتشر و با نشر همین عکس‌ها در تقویم‌هایش مردم را همراه خود کرده است. زندی خود را عاشق ایران می‌داند، کشوری که از آن با عنوان «سرزمین غمگین محبوبم» یاد می‌کند. او در صدونود و یکمین شب مجله بخارا که عصر شنبه، دوم اسفند در کانون زبان فارسی برگزار شد، حضور پیدا کرد. بهانه این حضور هم تقدیر از عکاسی بود که آثارش از سوی ناصر تقوایی و اسماعیل عباسی مورد نقد و تحلیل قرار گرفتند.

در ابتدای این مراسم، گزیده‌ای از عکس‌های زندی نمایش داده شد و در ادامه ناصر تقوایی، کارگردان صاحب‌نام ایرانی سخنرانی کرد: «مریم را با یک دوربین عکاسی دیدم. اگر آن دوربین دستش نبود، فکر می‌کردم چیزی در وجودش کم است. آن موقع که تلویزیون ملی تاسیس شده بود، حدود سال۴۵ من به تلویزیون رفتم و مریم چندسال دیرتر آمد. همیشه خانمی بود خوش‌پوش و به عادت خود من نیز همیشه یک شلوار جین پایش بود. دوربین عکاسی همیشه همراهش بود حتی وقتی عکس نمی‌گرفت.»

او در مورد نحوه آشنایی‌اش با این عکاس عنوان کرد: «آن موقع همسر اولم، خانم شهرنوش پارسی‌پور در تلویزیون کار می‌کرد، دوستی خیلی نزدیکی بین آن دو به وجود آمده بود و گاه کارهای مشترکی هم برای تلویزیون انجام می‌دادند. من‌هم با مریم بیشتر آشنا شدم.»

تقوایی که خودش عکاس هم است، در مورد پیشینه عکاسی در ایران عنوان کرد: «عکاسی در ایران خیلی پرسابقه است. دوره قاجار، مخصوصا دوره ناصرالدین شاه دوران رشد هنر عکاسی است. در این دوره عکس از شکل صنعتی که تصویر را می‌گیرد یا به‌جای حافظه ما عمل می‌کند، به شکل هنر درمی‌آورد. این هنر در سینما، در سالن‌های عمومی و در عموم هنرها به‌شدت اثر گذاشت. عکس واقعیتی است که شما آن را می‌سازید و به نظر من یکی از اَشکال اصیل هنر است.»

تقوایی در مورد رابطه هنر و کادربندی گفت: «هنر، به‌جز یکی دو نوع آن، وابسته مطلق به چیزی به اسم کادر است. هنر یعنی توانایی کادربندی یک موضوع. جمله ادبی هم وقتی می‌تواند یک مفهوم را در خودش جا بدهد، همین کار را می‌کند. آن کلمات یک کادر می‌سازند تا یک مفهوم منتقل شود. این کار در همه هنرها مصداق دارد. عکاس تا یک کادر خوب پیدا نکند، نمی‌تواند یک عکس خوب از آن بگیرد. اینجاست که عکاسی که تربیت شده و چشمش به حرفه خودش عادت دارد، بلافاصله آن نقطه‌ای را که باید بایستد پیدا می‌کند و گاهی به آسانی هم پیدا نمی‌شود. گاهی خیلی کار دارد که پیدا شود. یکی از این موارد وقتی است که ما با چهره انسان روبه‌رو می‌شویم. پرتره به نظر من سخت‌ترین نوع عکاسی است. اولا خیلی متنوع است. یک وقتی شما عکسی می‌گیرید برای شناسنامه‌تان، پاسپورتتان یا برای هرچیز دیگری. یک وقتی عکاسی از شخصیت پنهان و درونی شماست.»

او با بیان اینکه وجوه شخصیتی خیلی از شاعران، مجسمه‌سازان و نقاشان در تصویرهای زندی دیده می‌شود، افزود: «عکاسی از طبیعت ابتدای کار عکاسی است. مریم خیلی از این مرحله فراتر رفته است و با دشوارترینش عکس‌های خوب می‌گیرد یعنی با چهره انسان. یک دوره از کار اصلی خانم زندی به ساخت پرتره از آدم‌ها اختصاص دارد و من این دوره را به چند علت خیلی واجد اهمیت می‌دانم چون خاطره‌ای از ما برای آیندگان باقی خواهد ماند. ما از نسل‌های گذشته، حتی نسل‌های نزدیک به خودمان هیچ عکسی در دست نداریم. به طور کلی ما کمبوهایی در کارمان داشته‌ایم که شاید نسل‌های جوان‌تر بعد از من، از جمله خود خانم زندی واقعا جبرانش کردند. واقعا این چهره‌ها به‌عنوان گنجینه‌ای برای ما باقی خواهند ماند.»

تقوایی در توصیف پرتره‌های زندی اظهار کرد: «کار ایشان منحصر به پرتره‌هایی نیست که به افراد معروف به ظاهر معروف اختصاص دارد. شما در کار ایشان می‌توانید یک نمایش از ملت ایران و چهره‌های ایرانی را ببینید. حالا این چهره‌ها یا در مراسمی هستند یا به طور مستقل، فقط ترکیب آن شخصیت در فضایی که قرار داشته و به نظر عکاس جالب آمده، ثبت شده است. سوژه را باید بسازیم ولی خیلی مواقع هست که اگر شما چشم تیزبین داشته باشید سوژه را حاضر و آماده جلوی خود می‌بینید و آن عکس را می‌گیرید. آن صحنه زمانی است که شما دارای تجربه کافی در کاری که انجام می‌دهید هستید.»

این کارگردان سینما قوت آثار زندی را عکس‌های طبیعت نیز دانست: «در زمینه طبیعت هم مریم کارش خیلی قوی است. گاهی شما منظره‌ای را می‌بینید که خیلی خوشتان می‌آید، ولی به محض اینکه دوربین را جلوی چشمتان می‌گیرید آن عکس را نمی‌پسندید. برای اینکه دوربین یک ویزوری دارد و ویزور یک کادر دارد. کادرتان را دوست ندارید، آن چیزهایی را که می‌خواهید در این کادر وجود ندارد. خوب درخت‌ها به اختیار ما نمی‌رویند، گیاهان به اختیار ما سبز نمی‌شوند، گل‌ها به اعتبار ما که می‌خواهیم از آنها عکس بگیریم شکل نمی‌گیرند. گاهی کار با طبیعت خیلی سخت می‌شود. طبیعت خیلی زیباست ولی ما چطور توانسته‌ایم از طبیعت ایران عکس هنرمندانه بگیریم. اگر قرار باشد همان را ثبت کنیم که کاری انجام نداده‌ایم. دوربین عکاسی می‌تواند این کار را انجام دهد.»

تقوایی بار دیگر به عکس‌های پرتره زندی بازگشت: «نکته‌ای را که درباره پرتره‌ها یادم رفت و باید اضافه کنم این است که پرتره‌های خانم زندی به لحاظ تکنیکی دوگانه است. بعضی از آنها در نور طبیعی روز یا در محیط جغرافیایی که پرسوناژش در آنجا زندگی می‌کند گرفته شده و زندگی در این عکس‌ها مطرح است. بعضی دیگر، پرتره‌هایی هستند که در استودیو با نورپردازی‌های خودش گرفته است که معمولا زمینه تاریک دارند و خطوطی از چهره در آن نمودار می‌شود.»

اسماعیل عباسی، عکاس و نویسنده چندین کتاب در این زمینه نیز در مورد زندی گفت: «در کودکی یا نوجوانی افرادی از اطرافیان ما ممکن است با هدیه‌دادن کتابی، سازی، دوربینی یا حتی گفتن نکته‌ای به اصطلاح به ذهن آماده تلنگر ما تلنگر بزنند. اگر آمادگی در میان باشد، شور و اشتیاق ناشی از این تلنگر راه آینده ما را ترسیم می‌کند و مریم زندی اگرچه از طریق دعوت به بازی در فیلم و مجموعه تلویزیونی توسط برادرش زنده‌یاد نادر ابراهیمی وارد کار بازیگری شد اما آینده خود را به واسطه دوربینی که از برادرش هدیه گرفت، ترسیم کرد و بهتر بگویم ساخت. اگرچه در ادامه راه به‌عنوان پژوهشگر به تلویزیون ملی ایران راه یافت اما در نهایت سر از هفته‌نامه تماشا درآورد و باز اگرچه برای تحصیل به دانشکده حقوق و علوم سیاسی پا گذاشت اما روحیه زندی نه منطبق بر چارچوب‌هایی بود که سر از وزارت امورخارجه دربیاورد و نه در راهروهای دادگستری در پی چاره‌جویی برای این و آن باشد.»

عباسی درباره وضعیت عکاسی در دوره آغاز به کار زندی اظهار کرد: «منابع آموزشی آن دوره چیزی نیست جز نشریاتی مانند پاپیولار فتوگرافی و نشریه تصویر که به زبان فارسی به تازگی راه افتاده است. جز معدودی از عکاسان که راه‌های تازه‌ای را تجربه می‌کنند، الگوی عکاسی رایج رعایت اصول کلاسیک ترکیب‌بندی و رسیدن به بالاترین کیفیت فنی است. زندی در چنین بستری رشد می‌کند. در انتخاب موضوع سراغ موضوع‌های اجتماعی می‌رود. عکاسی که به‌گفته خود، نگاهش پیگیر مسایل اجتماعی و نشان‌دادن معضلات جامعه است، باید روحیه‌ای خاص داشته باشد. چنین عکاسی باید توان نامحدود، اشتیاق فزاینده، روحی ماجراجو، قدرت حفظ خود در شرایط دشوار و شهامت رویارویی با خطر را داشته باشد و مریم زندی در حد شناخت من از چنین روحیه‌ای برخوردار است.»

عباسی در ادامه بخشی از مقدمه کتاب انقلاب ۵۷ را خواند و گفت که این جملات پشت من عکاس را لرزاند. در این متن چنین عنوان شده بود: «میدان ۲۴اسفند و خیابان شاهرضا شلوغ بود... نمی‌توانم در خانه بمانم... خودم را به یک ایستگاه سرپوشیده اتوبوس رساندم و تصمیم گرفتم از آن بالا بروم. با بچه در بغل که نمی‌شد...»

عباسی اظهار کرد که زندی در نهایت عکس‌هایش را گرفت و افزود: «خواندن این نوشته در صفحه‌های آغازین کتاب انقلاب۵۷ و همچنین نوشته‌ای از او که در مجله فیلم نوروز گذشته خواندم نکته دیگری را درباره او آشکار می‌کند. اینکه مریم زندی چه دلنشین می‌نویسد و چه مونتاژ موازی جالبی را به کار می‌گیرد. او قلم را مانند بسیاری از عکاسان بر زمین نگذاشته که دوربین را بردارد. او هم قلمش را دارد و هم دوربینش را. اگرچه این قلم گاهی نافرمان می‌شود و تعهد می‌دهد که زندی دیگر عکاسی نکند.»

مولف کتاب «فرهنگ عکاسی» در مورد یکی از کتاب‌های زندی چنین تحلیل کرد: «مریم زندی ۳۲سال پیش نخستین کتاب عکس خود «ترکمن و صحرا» را با هزینه شخصی منتشر کرد. لیتوگرافی و چاپ کتاب بسیار بد است اما با وجود کج‌سلیقگی چاپخانه، عکس‌های مریم زندی خود را با قدرت تمام نشان می‌دهند. در تمامی عکس‌ها توجه جدی به ترکیب‌بندی کلاسیک آشکار است. زنده‌یاد نادر ابراهیمی هم برای این کتاب مقدمه نوشته است. کتاب ترکمن و

صحرا سندی است از دگردیسی و دگرگونی ترکمن‌ها و افسوس که کتاب فاقد شرح و توضیح و زیرنویس است. هرچند به محل و تاریخ عکاسی اشاره شده.»

عباسی انتشار مجموعه چهره‌ها را گامی دیگر از او در مستندسازی دانست و ادامه داد: «او نه مانند ریچارد اودون فضایی بی‌زمان و بی‌مکان می‌آفریند و نه مانند آرنولو نیومن برای پرتره‌هایش فضایی کاملا منطبق بر تعریف عکاسی پرتره محیطی تدارک می‌بیند. او درباره این مجموعه بی‌ادعاست. اگرچه بیشتر عکس‌ها براساس تقسیم‌بندی‌های رایج پرتره محیطی هستند. وقتی از او می‌پرسی برای عکاسی از این شخصیت‌ها چه معیاری داشتی و پیشاپیش چه بررسی‌هایی می‌کردی، به سادگی می‌گوید، برخورد من با موضوع‌هایم غریزی بوده و پیش از عکاسی در پی شناخت افراد نبودم، اکنون که به عکس‌ها نگاه می‌کنم، می‌بینم برداشت من از شخصیت افراد در همان برخورد اول، برداشتی درست بوده و این را با گذشت زمان و شناخت بیشتر متوجه می‌شوم.»

او مجموعه چهره‌های مریم زندی را سند و آرشیو ماندگاری از چهره اهالی ادبیات، نقاشان، معماران، هنرمندان سینما و تئاتر برشمرد و در مورد این کتاب گفت: «در این زمینه کتاب‌هایی از سوی عکاسان دیگر نیز ارایه شد، اما خانم زندی در کار خود پای فشرده و پیگیرتر بوده است و دیگران پشتکار او را نداشته‌اند البته پرسشی در اینجا مطرح می‌شود که چرا عکاس به خود عکاسان بی‌توجه بوده است.»

عباسی در سخنان پایانی خود اظهار کرد: «مریم زندی در کار خود به فرمان دل است. گاهی به موضوع‌های اجتماعی می‌پردازد، گاهی فرمالیسم بر عکس‌هایش حاکم می‌شود. او دل‌نگاشت‌های خود را با ما سهیم می‌شود. مریم زندی با پشتکار محدودیت‌ها را کنار می‌زند. برای بررسی آثار او باید به مسیر حرکت و بستر رشد او توجه کرد.»

دیگر سخنران این مراسم علی دهباشی، بانی برگزاری شب‌های بخارا بود که ضمن مروری بر کتاب‌های عکاسی مریم زندی به شیشه‌گری او اشاره کرد و افزود: «مریم زندی کوهنوردی حرفه‌ای هم هست. به بیشتر قله‌های ایران صعود کرده است و شاید اولین کوهنورد زن ایرانی باشد که از دیواره علم‌کوه از مسیر یخچال و سنگ‌های ریزشی صعود کرده است. یادتان نرود که دیواره علم کوه یکی از پنج دیواره مهم دنیا از نظر کوهنوردی است. در کنار همه اینها، بد نیست به فعالیت‌های نجاری خانم زندی اشاره کنم. شاعری یک وجه دیگر از هنر مریم زندی است.» سپس محمودرضا بهمن‌پور، مدیر چاپ نظر که کتاب «انقلاب ۵۷» را منتشر کرده است، از پایداری مریم زندی سخن گفت: «مریم زندی برای من جنگجویی سازش‌ناپذیر است که سرانجام هم پیروز می‌شود. وقتی به ما گفتند که با حذف چند عکس می‌توانیم کتاب جدید او، انقلاب۵۷، را چاپ کنیم، خانم زندی نپذیرفت و ما به اجبار هفت‌سال صبر کردیم تا توانستیم مجوز چاپ کتاب را بدون هیچ حذفی بگیریم.»

آخرین سخنران این مراسم هم مریم زندی بود. او در ابتدا به آشنایی خود با دهباشی اشاره کرد: «فکر می‌کنم اولین‌باری که آقای دهباشی را دیدم حدود بیست‌وچندسال پیش بود. مطلبی یا شاید طبق معمول شکواییه‌ای برای چاپ داشتم که کسی حاضر به چاپ آن نمی‌شد زیراکه من هنوز چهره‌ها را نداشتم و مریم زندی شناخته‌شده‌ای نبودم. ولی آقای دهباشی مطلب را به‌راحتی پذیرفتند و در مجله کلک چاپ کردند. بعدها، کتاب‌های چهره‌ها که منتشر شد، من با همه حساسیت و خساستی که در مورد چاپ عکس‌هایم به خصوص در مطبوعات دارم، به آقای دهباشی گفتم، هر موقع خواستید از عکس‌های من در مجله‌تان استفاده کنید احتیاج به اجازه نیست و می‌توانید. البته آقای دهباشی تنها کسی است که من این حرف را به ایشان زده‌ام. طبیعی است که امروز هم دعوت ایشان را باید می‌پذیرفتم. به خصوص این دعوت زمانی بود که من می‌توانستم با پای خودم بیایم و لازم نبود مرا با صندلی چرخدار و نیمه‌بیهوش! بیاورند.» او در مرور فعالیت‌هایش طی این سال‌ها گفت: «کار کردم و مستقل ماندم. توقعی ندارم و نداشته‌ام. شاید جوان‌تر که بودم در لحظاتی یا شرایط سختی انتظار پشتیبانی و حمایتی را داشته‌ام که هرگز نداشته‌ام ولی توقع یا انتظاری برای قدردانی و اینگونه صحبت‌ها هرگز ندارم. من همیشه به‌دنبال رویاهایم رفته‌ام و یاد گرفته‌ام در این جامعه مردانه پر از تبعیض و مبتنی بر روابط کار کنم، بجنگم، حقم را بگیرم و نگذارم غمگین و ناامیدم کنند.» او هم در صحبت‌هایش به سراغ مجموعه‌هایی که در این مراسم بسیار درباره آن صحبت شد، رفت: «در مجموعه‌های چهره‌ها که بیشتر من را با آنها می‌شناسند، خواستم دوربینم را به سمت کسانی بگیرم و نور فلاشم را بر کسانی بتابانم که به‌طور سیستماتیک در تاریکی قرار داشتند. در عکس‌هایم از طبیعت، خواستم مهر و توجهم را به طبیعت نشان دهم و سعی کردم در عکس‌هایم نگاهی نو و بدعت‌گذار داشته باشم.»

زندی البته اشاره‌ای نیز به تقویم‌هایش کرد: «در تقویم‌هایم سعی کرده‌ام مردم را با تصویر و با ایران آشنا کنم و عکس را به خانه‌های مردم برده‌ام. در کارهای اجتماعی و خبری‌ام، سعی کرده‌ام به فرزندانمان و آیندگان وفادار بمانم و نگاهی ثبت‌کننده و حقیقت‌جو داشته باشم. در همه کارهایم سعی کرده‌ام عشقم را به ایران، سرزمین غمگین محبوبم، نشان دهم و ثابت کنم.»

او که یکی از عکاسان زن شناخته شده است در مورد سختی کارش گفت: «کارکردن و مستقل‌بودن، به خصوص برای یک زن و در حرفه‌ای مثل عکاسی در جامعه ما آسان نیست. پس من هم در طول ۴۰سال برای آنکه بتوانم کار کنم و حقوقم را حفظ کنم جنگیده‌ام که کم‌وبیش در جریان انواع نامه‌های سرگشاده و مشکلات کاری و پرونده‌سازی‌های علیه من هستید پس ترجیح می‌دهم در این‌باره دیگر حرفی نزنم ولی آنچه می‌خواهم بگویم این است که پیروز این جنگ من بوده‌ام زیرا بالاخره عکاسی‌ام را کرده‌ام، کتاب‌هایم را چاپ کرده‌ام، توانسته‌ام شریک ساختن فرهنگ جامعه‌ام باشم و جوابم را از مخاطبینم گرفته‌ام. می‌دانم کجا ایستاده‌ام.»

کانسپت

فانوس‌های آرزو به ترکیه رسید

طاهره شعاعی: فانوس‌های آرزو از ایران به پرواز درآمده‌اند و به استانبول ترکیه رسیده‌اند تا پس از عبور از سه گالری این شهر به هند و فرانسه حرکت کنند.

مهران راد، مدیر پروژه هنری- مشارکتی «تجربه» از به‌نمایش‌درآمدن فانوس‌های آرزو در مراکز فرهنگی ترکیه خبر داد: «پروژه تجربه پیش از این در گالری اعتماد تهران رونمایی شد و قرار است فازهای بعدی آن در هند، ترکیه و فرانسه اجرا شود. در فاز اول بخش خارجی این پروژه، سه‌بسته حاوی فانوس‌های تجربه را در چندکافه در استانبول در معرض دید علاقه‌مندان قرار دادیم.»

مدیر پروژه هنری تجربه با بیان اینکه سه‌کافه که محل گردهمایی هنرمندان و روشنفکران استانبول است، میزبان این فانوس‌ها شده، اظهار کرد: «یکی از این بسته‌ها به کافه «کارگا» سپرده شد. این کافه درواقع فضایی برای گالری نیز دارد و در بخش آسیایی استانبول قرار دارد. دوبسته دیگر به کافه‌های «باربن» و «آرا» در بخش اروپایی ترکیه تحویل داده شد. از میان این دو مکان، کافه «آرا» به آقای ارا گولر، عکاس معروف ترک تعلق دارد. البته موزه «معصومیت» مکان دیگری است که دوست داریم در این فهرست قرار گیرد، هرچند از سوی موزه اعلام شده است که امکان اختصاص فضایی به این پروژه وجود دارد اما این موضوع هنوز قطعی نیست.»

راد با اشاره به اینکه این کافه‌ها فانوس‌ها را روی میزها و در معرض دید مشتریان قرار داده‌اند، گفت: «ادیشنی که از این فانوس‌ها به ترکیه فرستاده شد، نوشته‌هایی به سه‌زبان فارسی، انگلیسی و ترکی دارد تا همه مراجعان به این مکان‌ها بتوانند از چیستی پروژه ما آگاه شوند. البته تا این لحظه ما فیلم‌هایی از سوی هنرمندان ترک داشته‌ایم و پیش‌بینی می‌کنیم طی روزهای آینده پروژه «تجربه» در ترکیه مورد استقبال قرار گیرد.»

او ادامه داد: «هر فرد علاقه‌مندی می‌تواند یک فیلم ۱۵ثانیه‌ای از آرزویی که دارد ساخته و آن را روی اینستاگرام خود قرار داده و ما را نیز تگ کند یا در غیراین‌صورت فیلم را به نشانی ایمیل ما بفرستد. تلاش ما این است که مخاطبان را محدود نکنیم و هرکس با هر ایده‌ای بتواند فیلم خود را بسازد. با این‌حال تنها خط‌قرمز ما توهین‌های قومی و مذهبی است و چنین فیلم‌هایی از سوی ما پذیرفته نخواهند شد.»

مدیر پروژه تجربه با بیان اینکه هند و فرانسه مقصدهای بعدی این پروژه هستند، گفت: «من ۲۷فوریه از ترکیه به تهران بازمی‌گردم و یک‌هفته بعد از آن پروژه را به هند خواهم برد و پس از آن به فرانسه خواهم رفت که این سفر احتمالا سال۹۴ خواهد بود.»

پروژه هنری- مشارکتی «تجربه» اثری عمومی است که علاقه‌مندان می‌توانند در آن مشارکت داشته و ضمن بیان آرزوهای خود در قالب فیلم‌های ۱۵ثانیه‌ای در صفحه اینستاگرام پروژه (TheExperience- Project) در این اثر هنری حضور داشته باشند.

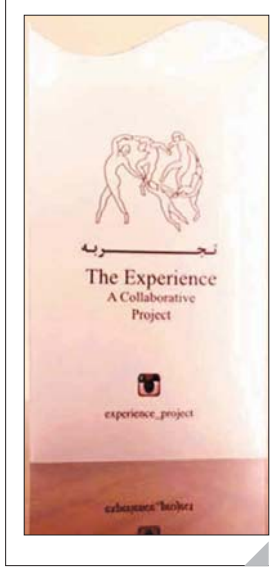

پیشخوان قهوه‌ای

داستان حراج-۱

بندبازی هنر روی طناب اقتصاد

پرویز براتی

پیوند هنر با دنیای اقتصاد متزلزل است و ناپایدار. لحظه‌ای شیرین و دوست‌داشتنی و لحظه دیگر تلخ و نگران‌کننده. بندبازی هنر روی طناب اقتصاد همواره نشانگر آسیب‌پذیر بودن ذات هنر یا به بیان دیگر حساس و ظریف‌بودن شاکله‌های آن است. هررویداد، هر کنش و واکنش اقتصادی در جهان بر بازار حساس هنر تاثیر می‌گذارد. هنرمندان همیشه نگرانی‌هایی در زمینه استقبال نهادهای مالی که پشتیبان آنان هستند، در دل دارند و گویا به شکلی کلی‌تر هنر همواره با اضطراب و نگرانی در پیوند است. یکی از نقاط برخورد هنر و اقتصاد موسسات خرید و فروش و حراج آثار هنری است. حراج‌ها مانند پلی هستند که باعث جریان‌یابی بخشی از سرمایه (در مفهوم کلی) از حوزه اقتصاد به طرف زمین هنر و برعکس می‌شوند، خواه این سرمایه اثری از پیکاسو یا لئوناردو باشد و خواه میلیون‌ها دلار پول نقد یا اعتبار بانکی. تفاوتی ندارد. هم اثر هنری و هم پول، نوعی سرمایه است.

نخستین حراج ثبت‌شده در کتابخانه سلطنتی بریتانیا متعلق است به سال ۱۶۹۳ در لندن که برگزارکننده آن لرد مل فورد ذکر شده است. حراج دیگری که از آن اسنادی برجای مانده، فروش جالب‌توجه یک نقاشی از هنرمند بزرگ هلند، ون دایک به سال ۱۷۴۲ است که توسط ادوارد ارل آکسفورد ترتیب داده شد. این نقاشی به قیمت ۱۶۵گینی فروخته شده است. البته در سوئد نیز دو حراج گوتبورگ و اوپسالا بین سال‌های ۱۶۷۴ تا ۱۷۳۰ فعالیت‌هایی داشته‌اند اما به دلایلی چون دوری این دو شهر از مراکز اقتصادی اروپا مانند لندن و پاریس آنچنان نام و سوابقی در کتاب تاریخی و مرجع از چندوچون این حراج‌ها وجود ندارد.

بازمی‌گردیم به لندن که یک فروشنده مشهور به نام آبراهام لانگ- فورد به بازارهای شهر رونق داد. وی توانست بین سال‌های ۱۷۵۴ تا ۱۷۸۶ فروش‌های موفقی را به پایان رساند؛ چیزی حدود ۱۶هزارو۵۰۰پوند که برای آن زمان رقم بسیار بالایی بوده. فروش معروف ۳۸روزه مجموعه نفیس آثار هنری و عتیقه‌جات دوشس پورتلند در سال۱۷۸۶ نیز از اهمیت بسیاری برخوردار بوده و در حال حاضر بخشی از این مجموعه در گنجینه موزه بریتانیا نگهداری می‌شود.

در قرن هجدهم میلادی و با تغییر نگاه زیباشناختی به هنرهای زیبا و به‌خصوص نقاشی و نیز شهرت‌یافتن نقاشان دوران رنسانس، باروک و سپس کلاسیک‌ها به همان نسبت بازار حراج‌های آثار هنری ارزش و قوت بیشتری گرفت؛ دورانی که پایان‌بخش سلطه مذهب و حکومت‌های پادشاهی و حتی ملوک‌الطوایفی بر حوزه هنر بود. البته هنوز با آزادسازی کامل هنر از چنگ خواص فاصله زیادی باقی مانده بود.

بازارهای مالی و در پی آن حراج‌ها جنب‌وجوش بیشتری گرفت. طبقه اجتماعی‌ای در حال به‌وجودآمدن بود که طی زمان به افزایش اندوخته‌های خود می‌پرداختند. پروتستانتیسم نیز به اشکال مختلف به این وضعیت کمک‌های بسیاری کرد. پدیده‌ای نوظهور در فرهنگ اروپای قرن هجدهم متولد شد: «سرمایه» و به تدریج طبقات نظام سرمایه‌داری نیز شکل گرفت؛ بورژوازی و خرده‌بورژوازی. این طبقه جدید به همان اندازه که در فکر مال‌اندوزی، خرید خانه و زمین و املاک بودند در پی خرید فرهنگ نداشته و هنر نیز بودند و کجا بهتر از حراج‌های پاریس، لندن و آمستردام.

قرن نوزدهم میلادی همراه بود با انقلاب صنعتی، رشد شدید کارخانجات، اختراع ماشین بخار، خودرو و صدها پدیده بزرگ و کوچک که تا به آن روز کسی به فکر آن نبود. در همین دوران بود که مجموعه‌داران بزرگ رقابت‌های حرفه‌ای و شاید بتوان گفت نوعی مسابقه در خریدن و جمع‌آوری اشیای عتیقه و آثار هنری را آغاز کردند. قرن نوزدهم دوران زایش رمانتیسیسم و نیز تفکراتی بود که با سه عنصر وطن‌پرستی، نگاه به گذشته و سنت‌ها و شرق‌گرایی شکل می‌گرفتند. این سه مفهوم و تمایل، خواسته یا ناخواسته به بازارهای حراجی رونق بسیار بخشید. در آن زمان یک جوینده مجسمه زئوس می‌توانست با کمی صبر و تحمل در یک حراجی معتبر آن را به‌دست آورد. یا یک هوادار سرسخت ناپلئون با سرزدن به این یا آن حراج در نهایت موفق به خرید پرتره‌ای از او می‌شد. بازارهای دو شهر لندن و پاریس عطش تمامی مجموعه‌داران، وطن‌پرستان دو آتشه، سنت‌گرایان متعصب و شرق‌دوستان کنجکاو را سیراب می‌کرد. البته بازارهای حراج در هلند نیز بسیار داغ شده بود: ۱۲هزارو۵۰۰گینی برای یک نقاشی اثر جان تونر، هنرمند برجسته بریتانیا یا هشت‌هزارو۵۰۰ گینی برای یک اثر از کنستابل، دیگر نقاش بزرگ بریتانیایی. در کنار این بازارها و حراج‌های معتبر، خرده‌بازارهایی نیز به وجود آمد که به خرید و فروش اشیا و آثار تقلبی می‌پرداختند. این بازارها به دلیل قیمت‌های نه چندان بالای خود همواره می‌توانستند مشتریان کنجکاو و اما به لحاظ اقتصادی «میانه‌حال» را به درون مغازه‌های تاریک خود بکشانند. شاید بسیاری از خریداران این اجناس می‌دانستند که احتمال اصل‌بودن یک اثر هنری یا عتیقه که فروشنده به آنان معرفی می‌کند دو درصد است اما تجمل‌گرایی، حس رقابت و نامی که روی یک شیء قرار می‌گرفت همگی دست‌به‌دست هم داده و جیب مشتری را خالی می‌کردند.

چه بسیار صندلی‌های ناپلئون که در حراج‌های غیرمعتبر به فروش نرفت، چه بسیار ظروف کریستال بدلی که به نام ملکه آنتوانت یا ویکتوریا وارد خانه نوکیسه‌های فرانسوی یا بریتانیایی نشد.

در چنین وضعیتی که جاعلان آثار هنری و آنتیک، بازار خوبی برای اجناس بنجل خود پیدا کرده بودند، باید قطبی متضاد نیز پدید می‌آمد تا بتواند اعتبار حراج‌های اصلی لندن، پاریس و آمستردام را حفظ کند. خانم‌ها، آقایان معرفی می‌کنم: «کارشناس متخصص اشیای هنری و عتیقه‌جات...! »